

□ عامل افکار عمومی عرب در معادلات منطقه

□ علی بهجت



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

افکار عمومی مردم عرب که تا قبل از جنگ جهانی اول در قالب گرایشات ملی، استقلال در حد خودمختاری در محدوده امپراطوری عثمانی را مطالبه، و سپس در خلال جنگ (۱۹۱۶-۱۹۱۸) بواسطه قراردادی (حسین - مک ماهون) با انگلستان، دامنه خواست های خود را تا مرز جدائی از عثمانی و تشکیل حکومت متحده عربی گسترش، و خلاصه متعاقب پایان یافتن جنگ، جهت کسب استقلال کامل، در مقابل فاتحین یعنی بریتانیا و فرانسه، مبارزات ملی خود را عمق بخشیدند، رهبران عرب را بگونه ای پیچیده در تناقضی آشکار مابین منافع ملی و منافع استعماری قرار دادند.

قابل ذکر است، شکل گیری این تناقض بموازات جایگزینی دو دولت اروپائی بجای سلطه عثمانیان در بین اعراب بوجود آمد. شکافتن تناقض مزبور، میتواند تفسیر کننده جهات عمده ای از حرکات ناهمگون رهبران عرب و نیز بیان گر چرایی ضعف اعراب علیرغم قدرت ظاهری شان باشد.

طبعاً برآورده نمودن حق مطلب فوق نیازمند صفحات متعددی است که ما بناگزیر در حد یک مقال کوتاه، آنرا فشرده می کنیم. بدنبال پایان یافتن جنگ جهانی اول و تقسیم مناطق آزاد شده عربی از سیطره عثمانیان، بین بریتانیا و فرانسه، قدرت اعراب که تبلور نیرومندی از اعتقادات اسلامی و نیز تعصبات ملی بود، در برابر استعمارگران جدید قد علم کرد و در ادامه مبارزات گذشته، برای تأمین استقلال کامل، بطور جدی در صحنه حضور یافت.

در برابر، دولت بریتانیا و فرانسه، چاره ای جز گردن نهادن به خواست های آنان نداشتند در واقع بدین نتیجه رسیدند که برای فرو نشانیدن احساسات استقلال طلبانه آنان، دست به تحریف و منحرف کردن آمال اعراب بزنند و با اعطای یک استقلال ظاهری و عاری از هرگونه محتوا، برآن سر پوش بگذارند.

آنچه که ابزار این انحراف میتوانست قرار گیرد، قدرت بخشیدن به رهبرانی بود که جز به آستان قیمومان اروپائی سر نمی سائیدند.

البته زمینه چنین کرنشی برای رهبران عرب تا حدی مهیا بود— چرا که اعراب جدا شده از امپراطوری عثمانی فاقد سازمان های سیاسی، نظامی، اقتصادی و... جهت ایجاد یک سیستم و نظام لازم بودند و لذا توسل جستن به دولت های خارجی، خصوصاً دولت هائی که بطور فریبکارانه در چهره دوست رخ نموده بودند، امری طبیعی و پذیرفتنی بود.

لذا رهبران عربی که در خط وابستگی بصورت غیرملی یا ضدملی حرکت میکردند، توجیحات معقولی نیز میتوانند داشته باشند و این عملی شدن خواست خارجیان را تسهیل میکرد. به این ترتیب رهبران نخست عرب از یک سو در مقابل تعهدات خود نسبت به اربابانشان و از سوی دیگر در برابر انتظارات بجای توده‌های عرب قرار گرفتند و خواه ناخواه گریزی جز ایفای نقشی دوگانه نداشتند.

اگر برای جلب مردم به حمایت از خود، خواست‌های آنان را محترم میشمردند مورد بی‌مهری مقامات بریتانیا و فرانسه و طبعاً تهدید به سلب پشتیبانی‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی می‌شدند و نیز اگر به آرمان‌های مردم خودپشت پا میزدند، مورد سوءظن و مواجهه با سقوط از طریق شورش‌های مردمی می‌گشتند.

لذا در این برزخ در عین حال که وانمود میکردند منافع ملت خود را پیگیری میکنند، سعی در تحمیق و تحریف اهداف مردم به سوءقیمومان خود میکردند.

البته از این نکته غفلت نشود که وجود چنین تناقضی برای بعضی از رهبران که تاحدی از تیزبینی سیاسی برخوردار بودند بمثابة یک امتیاز عمل میکرد- بدین معنی که این رهبران برای افزایش قدرت خود گاه‌گاهاً علیرغم میل دول اروپائی به شورش‌ها و اعتراضات ضد استعماری مردم میدان میدادند تا کمک‌های نظامی - اقتصادی بیشتر برای حکومت‌شان جلب کنند.

مطلب قابل توجه اینکه، افکار و احساسات و هیجانات ملی مردم عرب دوگونه تأثیر در سیاست‌های رهبران میگذاشت. نسبت به رهبران وابسته و وفادار به منافع بیگانه بگونه‌ای و نسبت به رهبران متعهد به خواست‌های مردم بگونه‌ای دیگر.

نسبت به دسته اول گاهی اوقات موجب موضع‌گیری آنان بنفع مردم می‌شد و در مورد دسته دوم در عین حال که از یک طرف

باعث تشدید مواضع ضد استعماری و نیز مانع سازشکاری گاه به گاه می شدند، بعضی مواقع بلحاظ بالاتر رفتن سطح انتظارات مردم از ظرفیت و قدرت حکومت، رهبران ناگزیر از تصامیمی می شدند که شرایط و امکانات در جهت عکس آن گواهی میداد.

برای روشن تر شدن مطلب، در مورد دسته نخست، بعنوان مثال میتوان به نمونه های زیر اشاره کرد:

در سال ۱۹۴۵ که مطالبات مردم مصر عمدتاً از طریق حزب «وفد» (نیروهای ملی گرا) و سازمان «اخوان المسلمین» (نیروی اسلامی) منعکس می شد. دولت «نقراشی - پاشا» را مجبور به کشاندن انگلستان به پای میز مذاکره بر سر خروج نیروهای خارجی از کانال سوئز کرد.

در سال ۱۹۵۵ احساسات ضد استعماری مردم اردن که طی تظاهرات با شکوهی به نمایش گذاشته شد، شاه اردن را مجبور به انصراف از عضویت در پیمان بغداد نمود.

در سال ۱۹۳۹ هنگامیکه کنفرانسی از رهبران عرب و یهود، در لندن، پیرامون آینده فلسطین و صلح بین نیروهای متخاصم گشایش یافت، «نوری سعید» عامل مهم بریتانیا در عراق و کلاً در بین اعراب که سال های طولانی بر عراق حکومت کرد، بگونه ای برخورد و طرح هائی پیشنهاد کرد که هیچگونه توافقی حاصل نشود. زیرا در پشت هر قراردادی مضموم به امضاء «نوری سعید» که صلح بین فلسطینیان و صهیونیست ها در آن قید شده باشد، شورش هائی که توان برکناری وی را از صحنه سیاسی عراق داشته باشد؛ در بغداد وجود داشت.

همین «نوری سعید» در اوت ۱۹۵۴ با مصر که در آن موقع محور و سمبل مبارزات ملی اعراب بود، بلحاظ جو عمومی علیرغم میل و سیاست های خود، وارد پیمان دو جانبه «سرسنگ» شد. طبق این پیمان هیچیک از دو دولت مصر و عراق حق

عضویت در پیمان‌های منطقه‌ای را که هدفش پاسداری منافع غرب باشد نداشتند. اما برغم عضویت عراق در پیمان مزبور، بفاصله کوتاهی، به بهانه خطر کمونیسم، صحبت از پیمان بغداد و نقش فعالی که عراق برهبری نوری سعید می‌بایست در آن بازی کند بمیان آمد— لیکن هنوز سه سال از ورود عراق به پیمان بغداد نگذشته بود که انقلاب ۱۹۵۸ طومار سلطنت طلبان را بست.

البته نمی‌خواهیم بگوئیم وقوع انقلاب، در اثر ورود عراق به پیمان بغداد بود، لیکن نقش مهمی در افکار عمومی مردم عراق داشت که رژیم جدید با موضع‌گیری بر علیه آن و خروج از پیمان، می‌توانست چهره مطلوبی پیدا کند. مثال فلسطین شاید بیش از هر مثالی برای برجسته کردن نقش افکار عمومی عرب مفید فایده باشد.

به جرأت میتوان گفت اگر افکار عمومی مردم عرب تحت تأثیر موضوع فلسطین، اعاده حقوق فلسطینیان را مظهر تجلی شرافت و قومیت عرب محسوب نمی‌کرد و حمایت از آرمان فلسطین را مساوی تحقق بخشیدن به آرمان کلیه اعراب نمی‌دانست، در همان روزهای نخست آخرین معامله بر سر مسئله فلسطین صورت گرفته بود.

تأثیر مسئله فلسطین بر افکار عمومی مردم عرب بقدری وسیع و عمیق است که برای ملت‌های عرب، موضع‌گیری حکام در برابر قضیه فلسطینیان، بمشابه ملاک و محک انقلابی یا ضد انقلابی تلقی می‌شود. در واقع مسئله فلسطین نیز بنوبه خود تمامی رهبران عرب را در تنگنا و فشار قرار داده که همان تناقض رهبران عرب را در رابطه با تعهدات ملی و وابستگی به خارج نتیجه داده است. البته اگر چه مسئله فلسطین تا حد افشا کردن سیاست‌های ضدملی رهبران عرب قدرت و توان دارد— لیکن حساسیت موضوع باعث شده بعضی مواقع، رهبران خائنی بنابر ملاحظات سیاسی بدروغ سنگ فلسطینیان را بر سینه زنند و بر سیاست‌های ارتجاعی خود سایه اندازند.

گذشته از مسئله فلسطین، مسأله جنگ‌ها نیز مورد روشن‌کننده‌ای است.

در جنگ مه ۱۹۴۸، ارتش‌های عرب برغم ضعف‌های درونی، بلحاظ هیجان عمومی اعراب در قبال اعلام کشور اسرائیل، چاره‌ای جز شرکت در جنگ نداشتند.

ملک عبدالله شاه اردن (پدر بزرگ ملک حسین) این تناقض را بدین صورت حل کرد که بطور پنهانی با انگلستان و صهیونیست‌ها وارد مذاکره شد و مناطقی را که باید اشغال کند، با توافق نخست‌وزیر بریتانیا و نیز گلدامایر تعیین کرد و آنگاه ظاهراً وارد جنگ با اسرائیل شد و در حقیقت از پشت بر مردم عرب خصوصاً فلسطینیان خنجر زد.

در جنگ ۱۹۶۷، سیاست ناصر، سعی در مواجهه کردن اسرائیل با تهدید به جنگ، جهت بازداشتن اسرائیل از حمله به سوریه بود — نه جنگ با اسرائیل — و در اصل تمام سعی خود را برای عدم جنگ با اسرائیل بعمل آورد، لیکن تب و تاب اعراب، خصوصاً مصریان چیزی غیر آن را حکم می‌کرد.

جنگ ۱۹۷۳ را نیز مردم مصر بویژه قشرهای دانشگاهی شدیداً انتظار می‌کشیدند و در این رابطه «سادات» مجبور به تعطیل سه دانشگاه قاهره گردید.

البته اینطور تصور نشود که می‌خواهم نتیجه بگیریم که تمامی جنگ‌های اعراب با اسرائیل نتیجه فشار افکار عمومی عرب بر دولت‌ها بوده است — بلکه نظیرمان این است که احساسات و افکار عمومی اعراب عامل بسیار مهمی در این جریان‌ات بوده است. اگرچه افکار عمومی در همه جا وجود دارد ولی نه به اینگونه وسیع و فعال — در جاهائی مثل ایران قبل از شاه اصولاً نباید سراغ عاملی به اسم نقش افکار عمومی را گرفت.

اما در مورد تأثیری که افکار عمومی اعراب، بر رهبران دسته

دوم یعنی کسانی که وفادار به منافع ملی بودند، میتوان به حکومت «جمال عبدالناصر» اشاره کرد.

«ناصر» عضو «افسران آزاد» ارتش مصر بود که بواسطه کودتای «نجیب» در ۱۹۵۲ بر سر کار آمد و در کنار «نجیب» بعنوان معاون رئیس شورای انقلاب و نیز معاون نخست وزیر که همان «نجیب» بود ظاهر شد.

«نجیب» متمایل به صلح مشروط با اسرائیل و «ناصر» نیز ضرورت آنرا درک و تأیید می کرد.

اما در سال ۱۹۵۴ که «نجیب» از تمامی پست ها برکنار و «ناصر» جانشین برتر آن شد، سیاست جنگ طلبانه با اسرائیل در پیش گرفته شد. چرا؟ - شاید تحت تأثیر افکار عمومی مردم مصر و مردم منطقه و نیز قرارداد مصر در نوک پیکان مبارزه اعراب با استعمار و قرار گرفتن در محور جهان غرب.

بعبارتی «ناصر» دریافت که قرارداد مصر در مرکز مبارزه اعراب بر علیه استعمار و به دست گرفتن زمام جنبش عربی ملازمه حتمی با سیاست ضد اسرائیلی دارد.

اگرچه «ناصر» مصر را درگیر هزاران مشکل داخلی و بین العربی میدید و در پیش گرفتن سیاست خصمانه بر علیه اسرائیل را به صلاح جامعه تازه متحول شده نمی دید، اما برای تثبیت پیشتازی مصر در جهان عرب راه دیگری وجود نداشت.

همچنین اگرچه ملی شدن کانال سوئز اقدام بجا و شجاعانه ای بود از طرف «ناصر» اما عملی بود که مردم مصر بیصبرانه آنرا انتظار می کشیدند و بدون آنکه بخواهیم بگوئیم ملی شدن کانال سوئز تحت فشار مردم بوده است، می گوئیم جواب مثبتی به مردم بود که با تمام وجود آنرا طلب میکردند.

در جنگ ۱۹۶۷ همچنانکه که در فوق گذشت سوریه در معرض

تهاجم احتمالی اسرائیل قرار داشت، و ناصر صرفاً متمایل بود که شرایط تهدید آمیزی برای انصراف اسرائیل از حمله به سوریه ایجاد کنند.

اما در اندک مدتی افکار عمومی اعراب و نیز توده های ارتشی آنچنان تهییج شد و آنچنان محیط حماسی بوجود آمد که به چیزی کمتر از ریختن صهیونیست ها به دریا تن داده نمی شد.

آنچه که در جامعه جریان داشت بعنوان تمایل حکومت ناصر تبلیغ می شد و این خود «ناصر» را هر چه بیشتر به دامن جنگ سوق میداد البته سیاست های غیرمستقیم شوروی و امریکا در این جنگ و شکست اعراب نقش داشت، اما افکار عمومی در تخصصام و مبارزه طلبی بر علیه اسرائیل به نقطه ای رسیده بود که هرگونه موضع گیری «ناصر» یا سوری ها که حاکی از ممانعت از جنگ باشد، محکوم به صلح طلبی و سازشکاری با اسرائیل می شد...

در چنین فضائی اعراب غافلگیر و اسرائیل بدانان حمله برد و جنگ شش روزه که طی آن صحرای سینا، نوار غزه، بلندی های جولان و کرانه باختری رود اردن به اشغال اسرائیلی درآمد، رخ داد.

تیهیج اعراب بقدری منطقه را در تب و تاب قرار داده که بود که «شاه حسین» علیرغم مواضع کاملاً ضدملی و برغم آنکه حداکثر، تمایل داشت موضع بیطرفی اتخاذ کند، به سمت وحدت با مصر و سوریه بر علیه اسرائیل رانده شد چه آنکه تصور می شد عدم همراهی وی با آرمان اعراب، باعث سقوطش از جانب مردم اردن شود.

بهر حال در چنین جوی مصر به دامنه جنگی غلطید که «ناصر» مطمئن نبود توانائی پیروز بیرون آمدن از آنرا داشته باشد.

بعد از جنگ «ناصر» از ریاست جمهوری استعفا داد لیکن تظاهرات وسیع مردم مصر و در واقع به خروش درآمدن افکار عمومی مردم وی را در پست ریاست جمهوری ابقاء کرد.

در خلال آنچه که گذشت میتوان به نقش مهم عامل افکار عمومی

عرب و شور و حرارت ضد استعماری آنان پی برد- لیکن شاید بدلیل آنکه این شور و شوق در بسترهای ملیت گرایی جریان می یابد به انحراف کشیده شدن آن چندان دور از انتظار نباشد.

شاید اگر بعد اسلامی بینش سیاسی توده های عرب تقویت شود توان بیشتری در ادامه راه بیابند.

آنچه را که اعراب بعنوان خمیرمایه مبارزه ضد امپریالیستی و صهیونیستی در اختیار دارند و افکار عمومی آنانرا بطور لاینقطع در جهت مبارزه با غرب قرار میدهد همانا غضب حقوق مردم فلسطین بعنوان مظهر شرافت اعراب و حضور پر نکبت صهیونیست ها در قلب خاورمیانه است.

لذا هیچ زمانی را نمی توان یافت که افکار عمومی مردم عرب دلیلی برای دشمنی نوزیدن با غرب نداشته باشند و لذا شاید آنچه را که کم دارند عدم رهبران شایسته و کم رنگی اسلام در خطوط مبارزاتی آنان باشد.

امید که انقلاب اسلامی ایران با وفاداری به اصول مکتبی، بمتابه الگو و پشتوانه انقلابی اعراب عمل کند.

۶۲/۳/۲۰